

# عرفان یا الاهیات رندی

محمود درگاهی

ماهنامه حافظ، ش ۳۱، ۸۵/۴/۳۱



**چکیده:** نوشته حاضر درصدد بیان این است که حافظ نه تنها دین‌دار نبود بلکه شخصی بی‌دین، ضد دین و حتی دین ستیز بوده است؛ به گونه‌ای که او را حتی در ردیف شخص ملحد و نانصافی چون ولتر قرار داده و با دین به مبارزه برخاسته است.

اگر مطابق با روش پژوهش‌های آماری و بسامدی در شعر حافظ جست‌وجو کنیم و تکرار و تعدد واژه‌ها و اصطلاحات، یا معانی و مفاهیم دینی و عرفانی را در دیوان او مبنای داوری قرار دهیم، آن‌گاه شعر حافظ سرشتی سراسر دینی و عرفانی خواهد یافت، و وفور اضلاع و عناصر اندیشه و فرهنگ دینی - عرفانی در این دیوان، حافظ را مردی از تبار مردان شریعت و یا طریقت نشان خواهد داد که، حتی می‌توان اصول و مبانی اعتقاد دینی او را از «توحید و نبوت و معاد» تا عدل و امامت و یا مراحل سیر و سلوک او را از «فتوت تا فنا» برشمرد؛ اما دریغ که این شیوه پژوهش - با همه کارآمدی خود در زمینه‌های دیگر - در حافظ‌شناسی کارسازی چندانی ندارد، زیرا در شعر حافظ - برخلاف بسیاری از شاعران سنتی - تکرار و بسامد واژه‌ها نیست که شاخص‌ها و خطوط اندیشه او را تعیین می‌کند، بلکه شیوه به کارگیری این واژه‌ها و مفاهیم است که نشان‌دهنده این خطوط است. زیرا، ابهام بزرگ اندیشه و شعر حافظ، شیوه تعبیر او از اعتقادات دینی - عرفانی، و نوسان و ناپایداری او در دنیای

بازتاب اندیشه ۷۶

۳۸

عرفان یا  
الاهیات رندی

اندیشه و اعتقاد خویش است. کشاکش و جدالی که در میان شارحان اندیشه او بر سر پای بندی یا ناپای بندی وی به دین یا عرفان جریان داشته است نیز، از همین ابهام بزرگ ریشه می گیرد.

تردیدی نیست که این گره ناگشودنی را حافظ، خود، در میان انداخته و آن را به قدری سخت و سر در گم کرده است، که نه می توان آن را گشود و نه برید و ممکن نیست که کسی در این باب سخن آخر را بگوید و مورد اجماع و توافق همگان قرار گیرد! امعان نظر در مجموع اندیشه های دینی - فلسفی حافظ، او را شاعری از تیره اندیشمندان خیامی نشان می دهد که در وضعیت اجتماعی فرهنگی بسیار دشوار و ناگواری نیز قرار گرفته است! هم چنان که مسأله دین در شعر حافظ، یک ابهام بزرگ است؛ در جامعه و روزگار زندگی او نیز یک معضل بزرگ می باشد! و این مسأله شاید در زندگی و ذهن هیچ یک از شاعران سنتی - به جز ناصر خسرو و تا حدی سنایی - این گونه درگیری و چالش ایجاد نکرده است! دیوان شعر حافظ، هم چون یک پهنه پیکار است که در هر سوی آن درگیری او را با مسأله دین، دین داران، و به ویژه دین - مردان زمانه او می توان دید، واژه دین و معادل های معنایی آن مانند شریعت، و اجزا و عناصر فرهنگ دینی مانند تقوی، تسبیح، منبر و ده ها واژه دیگر بارها در شعر حافظ مورد طنز و انکار قرار گرفته است، و چنان چه گزارش های انتقادی و گزنده او از اهل دین را نیز بر این همه بیفزاییم، آن گاه اهمیت دیوان حافظ را برای آشنایی با وضعیت دین در روزگار او بیشتر در خواهیم یافت! از این رو آشنایی با وضعیت حافظ در برابر این مسأله بزرگ زمانه خود، اقتضای آن دارد که هر یک از عناصر پدید آورنده آن را جداگانه بررسی کنیم و شیوه رویارویی حافظ را با آنها مورد توجه قرار دهیم.

۱. تعبیر حافظ از دین: تعبیر حافظ از دین، نه مانند ناصر خسرو و مولوی، یک تعبیر توأم با پای بندی و سرسپردگی و ایمان است، و نه مثل خیام یکسره حکایت از روی گردانی و نادیده گرفتن آن در شعر خود دارد! حافظ، هم با طرح «مذهب رندی» از آیین های حاکم یا رایج روزگار خود فاصله می گیرد، و خود را پیر و سرسپرده پیر مغان می خواند:

چل سال بیش رفت که من لاف میزنم      کز بندگان پیر مغان کمترین منم

و هم در عین حال، سخن از گام زدن در راه خاندان پیامبر، و اعتقاد به «شحنه نجف» می گوید:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق      بسدرقه رهن شود همت شحنه نجف

طرح تحول اندیشه حافظ و نسبت دادن هر یک از این سخنان به دوره خاصی از زندگی او، معضل اعتقاد دینی یا عرفانی حافظ را نمی گشاید و ابهام آن را از میان نمی برد، و در نتیجه

اعتقاد به سلوک در راه خاندان پیامبر در یک دوره از این زندگی، از شعر حافظ به دست نمی آید! حافظ به گونه ای از بندگی پیرمغان سخن گفته که، در هیچ دوره ای از زندگی خویش - از گذشته و حال و آینده اش - جایی خالی برای پیروی از آیین های دیگر باقی نگذاشته است. از این رو، مفسر شعر حافظ در برابر این یک بیت باید از خود بپرسد که حافظ به کدام مصلحت این بار سخن از گام زدن در راه خاندان سخن می گوید؟ و این اندیشه چگونه می تواند با اعتقاد به پیرمغان در یک جا جمع شود؟ و از آن مهم تر، این یک بیت در پایان غزلی که حافظ در طی آن رندی خود را یک تقدیر آسمانی، و در نتیجه تغییرناپذیر می خواند، چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ در کنار این گونه قرینه های دال بر مذاهب دینی خاص، نشانه های دیگری نیز در شعر او می توان یافت که حاکی از اعتقاد و پای بندی او به آیین اسلام و حتی اصول و فروع آن است، و در این کار، گاهی شیوه تعبیر او به گونه ای است که گویی همه هستی و حیات خود را از دین و عمل به آن می داند:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم  
اما حافظ هم زمان با این اعتراف به تأثیر «دولت قرآن» یا «دولت دین» در حیات خود، بارها از بی اعتنایی و یا ناپای بندی خویش به برخی از اجزاء و عناصر دین نیز سخن می گوید و گاه عمده ترین بنیادهای اندیشه دینی را در شعر خود مورد طنز و تردید و انکار قرار می دهد:

من که شب ها ره تقوی زده ام با داف و چنگ این زمانه سر به ره آم چه حکایت باشد؟

در شب قدر ارض بوحی کرده ام عییم مکن سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی و یسن دفتر بسی معنی غرق می ناب اولی  
و ده ها نمونه و مورد دیگر.

اگر شکاکیت و تردید افکنی او را در برخی از مبانی و اصول اعتقادات دینی نیز که مهم ترین رگه های اندیشه رندانه اوست بر این طنز و تردیدها اضافه کنیم، آن گاه کفه اندیشه های غیردینی و انکارآمیز او بسیار سنگین تر از کفه اعتقادات دینی و اظهارات مؤمنانه او خواهد شد.

۲. حافظ و دین - مردان عصر او: حافظ در سده هشتم، گرفتار یک جامعه دینی غوطه ور در دروغ و تعصب و ارتجاع است. در حقیقت سرنوشت هر دینی بیش از هر چه وابسته به شیوه

بازتاب اندیشه ۶۶  
عرفان یا  
الاهیات رندی

دین داری سران اعتقادی آن است و هر دینی پیش از آن که به دلیل ضعف های درونی خود، مورد انکار یا تردید قرار گیرد، به دلیل رفتار و خصلت های چنین نمایندگان معروض انکار و بی اعتنائی واقع شده است.

حافظ نیز مانند ولتر پیش روی یک سازمان دینی آلوده به دنیاپرستی و قدرت و غرور سیاسی قرار دارد. در فصلی از زندگی حافظ، قدرت دینی، قدرت بلامنازع جامعه بود. مردم را به تازیانه و تعزیر می بست، می خانه ها را تعطیل می کرد و به جای آن خانه ریا و تزویر را رونق می داد، سران دین را جلوه در محراب و منبر می کردند و کار خدا را با قلب و دغل در می آمیختند! شیخ شهر رفتاری تفرعن آمیز در میان مردم داشت و «نرگس جمّاش» او پیوسته دیگران را به تحقیر و توهین می نگریست؛ و خلاصه این که آنچه مردم روزگار حافظ از دین رسمی می دیدند، جز غرور و تفرعن، تحقیر و توهین، سرزنش و تکفیر چیز دیگری نبود. از این رو حافظ نیز که در این وضعیت اجتماعی آلوده به ریا و دروغ قرار گرفته بود، مانند ولتر دین را در کیش و رفتار همین بزرگان عصر خود نشان می داد و آن را به پرسش و انتقاد می گرفت و به پرخاش و نیشخند می بست:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند، خود کار دیگر می کنند

\*\*\*

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

\*\*\*

این تقویم تمام که با شاهدان شهر ناز و کوشمه بر سر منبر نمی کنم

\*\*\*

ببین که رقص کنان می رود به ناله چنگ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع

\*\*\*

دور شواز برم واعظ و بیهوده مگوری من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

\*\*\*

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟  
حافظ نیز مانند ولتر آمیختگی و اغتشاش در کار دین را که به دست شریعت حاکم بدید آمده بود باز می شناخت، اما چون مانند او «مردی در حال جنگ بود» هیچ گاه رویه حقیقی دین را سرمشق رفتار و کردار خویش نمی گرفت بلکه در یک اقدام واکنشی، زندگی و سلوک پیشوایان دین رسمی را دستاویزی برای روی گردانی و گریز از دین می ساخت تا شاید بدین

وسيله از سيطره اهل شريعت رهايي يابد، و به ديگران نيز نشان دهد که در دنياي دين، جز دروغ و نادرستی و خيره سري و خشک مغزی هيچ چشم‌انداز ديگری ديده نمی‌شود، راه از هر سو بسته است، جز راهی که به مستی و رندی و بی‌خبری از اوضاع موجود می‌انجامد:

کردار اهل صومعه‌ام کردم می‌پرست  
این دودبين که نامه من شد سياه از او را

\*\*\*

حافظ می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزوير مکن چون دگران قرآن را

\*\*\*

می‌خور که شيخ و حافظ و مفتی و محاسب چون نیک بنگری همه تزوير می‌کنند! او چاره فاجعه و راه بيرون رفت از دنياي پيش رو را در دعوت به ميکده و مستی و راستی می‌جوید، تا بدین گونه در برابر دروغ و ریای چيره بر زمانه خویش، گوهر راستی و یک رنگی را به دست آورند، و لکه‌های خودپرستی زاهدانه و عجب خرقة و خانقاه را با آب شراب شست و شو دهند، و یا سرخ رویی و سرافرازی از دنياي سياه کاران بيرون بیايند:

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان که حافظ نبود بر رسول غير بلاغ  
ساقی بيار آبی از چشمه خرابات تا خرقة‌ها بشویم از عجب خانقاهی...  
البته این دعوت، گاهی هم ریشه‌های ژرف فلسفی و هستی‌شناختی دارد، و حاصل تأمل حافظ در کار زندگی و کار جهان است، و در نتیجه ممکن است که همه آن واکنش‌های سیاسی - اعتقادی را، نوعی بهانه جویی و دستاویز برای طرح آيين خوش باشی و کام‌گیری‌های نهیلیستی بخوانند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادآوری و نتیجه‌گیری:

شعر حافظ شعری است تنیده با عناصر فرهنگ دینی و پیچیده در آرا و اندیشه‌ها و اعتقادات مؤمنانه؛ تا جایی که در یک نگاه سطحی بدان، جز پای‌بندی به شعائر و فرائض دین، چیز ديگری در آن نمی‌توان یافت. تفسیرهای رسمی اندیشه حافظ او را شاعری عارف، دین‌دار و پای‌بند مبانی و اصول و فروع دین می‌دانند. در این تفسیرها حافظ، جز دغدغه دین‌داری و دریافت‌های عارفانه هيچ دل‌مشغولی ديگری ندارد. برخی از اقوال حافظ در باب سحرخیزی، قرآن‌خوانی، و... نیز چنین برداشتی از اندیشه و آيين او را تأیید می‌کنند. اما بسیاری از ابیات شعر او و به ویژه خطوط عمده و اصلی تفکر فلسفی و هستی‌شناسانه او مشتمل بر آراء، اندیشه‌ها و تقریرهایی تردید‌آورانه و انکارآمیز، و روی گردانی از دین و دین‌داران و دعوت به کام‌جویی و لذت‌گرایی است. حال چنانچه بخش عمده‌ای از این راهبردها،

بازتاب اندیشه ۷۶  
۴۲  
عرفان یا  
الاهیات رندی

ریشه در همان اندیشه‌های فلسفی و هستی‌شناختی حافظ داشته باشد باز هم در این میان تأثیر تعیین‌کننده شریعت حاکم بر عصر او و رفتار و اخلاق سران اعتقادی آن‌را، در تکوین شخصیت و تشدید اندیشه‌های حافظ نادیده نمی‌توان گرفت.

## ● اشاره

۱. پژوهش آماری و بسامدی:

روش تحقیق در زمینه‌های گوناگون و علوم مختلف، بویژه عرصه علوم انسانی مثل حقوق، ادبیات و عرفان، متأسفانه هنوز هم نادرست و ناکارآمد است همان روشی که به روش بسامدی معروف است. زیرا اساسی‌ترین روش تحقیق و پژوهش در این علوم که بی‌راهه نبوده و به نتایج هوش‌بینانه‌تر و واقعی‌تر می‌رساند، روش تحقیق بنیادی و مبنایی است.

پژوهش آماری و بسامدی، روشی صرفاً ظاهری و لفظی است که نتیجه آن به تحلیل و بررسی‌های اساسی و مبنایی نیاز دارد. چنین تحلیل و بررسی مبنایی روش بنیادی برای پژوهش در آثار علمی است. بدین توضیح که کاربرد الفاظ و اصطلاحات در اشعار یک شاعر، صرفاً جنبه ظاهری و ادبی ندارد بلکه در قاموسی ویژه از تخصص و گرایش علمی مخصوص معنا می‌یابد. اگر اصطلاحی عرفانی یا فلسفی به کار رفته، باید مبنای عرفانی یا فلسفی را در ساختار کلام وی جست‌وجو کرد؛ مثلاً اگر تعلیم وجود و سرحد عدم، فنا، رجعت و... در گفتار حافظ به کار می‌رود باید به سراغ مبنای فلسفی یا عرفانی آن رفته و به گفتارش معنا یافت و الا توجه به اصطلاح، بدون مبنا اشکالی اساسی بوده و کاری از پیش نمی‌برد.

۲. شاعری از تیره خیام!

به طرز گرفتن مقدس‌مثنایی‌های خشک و بی‌روح، نه تنها توسط حافظ و مولوی، بلکه توسط بسیاری از بزرگان دین که خود مجتهد و عالم وابسته دین بوده‌اند صورت گرفته است و این عمل به هیچ‌رو عنوان دین‌ستیزی و دین‌گریزی نمی‌گیرد، بلکه یادآوری انحرافات و کج‌روی‌های دینداران نام دارد. مثل حرکت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، یا اقبال لاهوری، و شهید مطهری.

وانگهی باید پرسید که وجه نظرهای آنچنانی که نویسنده از حافظ بازگو می‌کند (به مسخره گرفتن دین و مناسک دینی) چند درصد از ابیات چندین هزارگانه دیوان حافظ است؟ اگر قرار بر بررسی افکار اوست چرا باید فقط ابیاتی را که به ظاهر با افکار آلوده و نادرست خودتان تناسب دارد؟ از سوی دیگر اگر قرار بر حافظ پژوهی است، حافظ باید با توجه به همه علوم دانسته خود وی، از ادبیات عرب گرفته تا فلسفه و عرفان و از فقه گرفته

تا تفسیر قرآن و حدیث، فهم و تفسیر شود. و چنان‌که یادآور شدیم، هر یک از این علوم، میانی و روند علمی ویژه‌ای دارند که نباید از آنها غفلت کرد.

از طرفی توجه حافظ به مسائل قرآنی و روایی و در عین حال توجه به بی‌اعتنایی ظاهری او به برخی از مسائل دینی، جنبه تأویلی نیز دارد. و نمی‌توان فقط بر ظاهر آن تمسک کرد (چرا که ادعای نویسنده بر این بود که نمی‌توان از روش بسامدی که ظاهری است در حافظ سود جست). بماند که ظاهر اشعار وی نیز در مجموعه همه اشعار دیوان معنا می‌یابد و هیچ بیت و مصراع، تافته جدا بافته نیست و علاوه، هیچ ترتیبی برای اشعار وی نمی‌توان برشمرد که بتوان آنها را به دوره‌ای از زندگی وی نسبت داد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۷۶  
۳۴  
عرفان یا  
الاهیات‌رندی